

نقش علوم انسانی در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت مقاله: اسفند ۱۳۹۸

تاریخ پذیرش مقاله: بهار ۱۳۹۹

علی اشرف هواسی

نویسنده مسئول:

علی اشرف هواسی

چکیده

تحقیق حاضر سعی دارد نقش علوم انسانی را در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار دهد. در این راستا، سوال اصلی این گونه مطرح شده است که علوم انسانی چه تأثیر بر توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران داشته است؟ در پاسخ مقدماتی این فرضیه مطرح شده است که وجود عوامل و متغیرهای منفی تأثیرگذار در بعد آموزشی، پژوهشی و ... باعث شده است تا علوم انسانی تأثیر چندانی در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران نداشته باشد. روش تحقیق حاضر نیز مبتنی بر روش توصیفی-تحلیلی خواهد بود. به طور کلی، عواملی همچون خلط اسلامی سازی و بومی سازی، ناکارآمدی علوم انسانی صادراتی غرب، فقدان روش شناسی مناسب علوم انسانی اسلامی، نقش کم رنگ پژوهش در علوم انسانی، محدودسازی روش تحقیق در علوم انسانی به روش تجربی، چالش های نهادی و مشکلات آموزشی علوم انسانی باعث شده است تا نقش و تأثیر گذاری علوم انسانی بر روند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران با موانع و محدودیت های بسیاری مواجه شود.

کلمات کلیدی: علوم انسانی، توسعه سیاسی، آموزش، پژوهش، اسلامی.

مقدمه

امروزه وضعیت علوم انسانی در کشور ما یکی از بحث‌های چالش‌برانگیز در محافل علمی گردیده است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مشکل این علوم آن است که با نیازها و اقتضائات جامعه ایرانی-اسلامی هماهنگ نیستند و در میان این نیازها و اقتضائات آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند ربط و نسبت این علوم با آموزه‌ها و ارزش‌های اسلام است. از طرفی اسلام یک دین اجتماعی است، یعنی با مبنای انسان‌شناختی خاصی که ارائه می‌کند، نه تنها برای حیات فردی انسان، بلکه برای عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی وی نیز برنامه دارد؛ و از طرف دیگر، علوم انسانی جدید نیز بر اساس مبنای انسان‌شناختی خود، مدعی ارائه برنامه برای تمامی عرصه‌های زندگی انسان‌اند. اگر در عرصه علوم انسانی، مقصود از علم دینی را دیدگاهی بدانیم که طرفدار گسترش اندیشه‌هایی است که حاصل تعامل معرفتی بین آموزه‌های علوم جدید و آموزه‌های اسلام می‌باشد، آنگاه می‌توان مهم‌ترین نیاز در عرصه علوم انسانی را نیاز و ضرورت تولید علم دینی معرفی کرد.

علوم انسانی و توسعه

هرچند توسعه به معنای بالفعل شدن ظرفیت‌های بالقوه‌ی یک موجود و تحقق حالت کامل و طبیعی آن است، اما بعد از جنگ جهانی دوم به دنبال استعمارزدایی و ظهور کشورهای تازه استقلال‌یافته، وصف وضعیتی شد که جهان سوم در مقابل کشورهای غربی نداشت؛ چیزی که نیستند و می‌توانند باشند یا باید باشند، معنا شد و ضرورت یافت. کم‌توسعه‌یافتگی با محوریت غرب معنا می‌یافت و حرکت به سوی آن. مفهوم توسعه که تا پیش از این ذیل اندیشه‌ی سیاسی مارکس دلالت داشت به فاصله با کشورهای غربی تغییر معنا داد. ادبیات فقیر و غنی و نزاع میان آنها، به توسعه و حرکت به سمت صورت کشورهای ثروتمند- با فرض تکامل خطی- تغییر معنا یافت.

ضرورت توسعه‌ی این کشورها و رهایی از وضعیت عقب‌ماندگی از سوئی و مناقشات و مجادلات ایدئولوژیک میان ایالات متحده و شوروی از سوی دیگر، به ظهور الگوها و برنامه‌های توسعه و همچنین حوزه‌ی مطالعات توسعه درباره‌ی توسعه این کشورها منجر شد. از آن زمان تاکنون، مطالعات توسعه هم‌دوش وضع عملی توسعه، تطوراتی یافته که هم با تطور درک از توسعه همراه بوده است و هم با تغییر شرایط تاریخی- اجتماعی. درک اولیه و عمومی در دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ میلادی ۵۰ و ۶۰ میلادی از توسعه راهی بود که کشورهای توسعه‌یافته مانند بریتانیا، ایالات متحده و شوروی رفته‌اند که مشخصه‌ی آن، تجدد و یک راه چندوجهی ناشی از پیشرفت اقتصادی- فنی بود.

بحران‌های اجتماعی، انفجار جمعیت، تضادهای قومی و پیروزی انقلاب اسلامی توجهی جدید به توسعه ایجاد کرد به نحوی که چستی توسعه مورد پرسش قرار گرفت. بدین‌سان، مهیا نشدن وضعیت توسعه‌یافتگی و مرتفع نشدن فقر و افزایش نابرابری اجتماعی سبب شد اندیشه‌ی توسعه بار دیگر فراتر از چگونگی توسعه‌یافتگی، به چستی و چرایی توسعه‌یافتگی بیان‌دیشد. بدین ترتیب از وجهی دیگر به توسعه توجه شد که می‌توان از آن به عنوان توجهی فلسفی در دهه‌ی ۹۰ به بعد نام برد. این توجه که به چستی و ماهیت توسعه‌یافتگی معطوف است به دو گونه رخ گشود؛ اندیشه‌ی توسعه‌ی انسانی که ورای چگونگی، به چستی توسعه و ماهیت توسعه‌یافتگی التفات دارد و در نتیجه، تعریفی غیراقتصادی از وضعیت توسعه‌یافتگی ارائه می‌دهد و در سوی دیگر، اندیشه‌ی پساتوسعه که آرمان توسعه‌یافتگی و ماهیت و چرایی آن را به چالش می‌کشد (مظفری نیا، ۱۳۹۲: ۱۳۸).

توسعه‌ی انسانی، با وجود اهمیت جنبه‌های اقتصادی توسعه، متذکر به این نکته است که توسعه چیزی بیش از نوسازی و رشد اقتصادی است و گذشته از بهبود سطح مادی زندگی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های سیاسی و بزرگداشت ارزش‌ها و سنت‌های بومی را هم دربرمی‌گیرد. با طرح اندیشه‌ی توسعه‌ی انسانی، نه تنها توجه به ابعاد فرهنگی بیشتر شد، بلکه آنها را مستقل از اقتصاد کرد. اکنون سخن از تعریف توسعه بر اساس شرایط بومی و پیشرفت مبتنی بر بوم هر کشور است.

ماهیت علوم انسانی**۱- جامعیت و گستردگی**

در علوم انسانی حجم عظیم داده‌ها و همچنین ناتوانی ما از دسترسی به همه آن اطلاعات یکی از دشواری‌های اساسی در نیل به نظریه‌پردازی محسوب می‌شود. این مشکل از آنجا نشأت می‌گیرد که علوم انسانی برخلاف علوم ریاضی و طبیعی حوزه بسیار پیچیده و متنوعی از داده‌های نامعین، کم و بیش مبهم، متغیر و معطوف به دوره‌های مختلف تاریخی را شامل می‌شود که اولاً آگاهی نسبت به تمامی آنها غیرممکن است و ثانیاً وجود آنها برای ساخت نظریه لازم و ضروری می‌باشد. این موضوع اهمیت سطح تحلیل را مجدداً به یاد می‌آورد، این که بدانیم از کجا باید شروع کنیم و در انتخاب نخست خویش تا چه حد به درستی عمل نماییم و راه خویش را از بیراهه بشناسیم، نیازمند فکری و منطقی ناشی از نظریه است که همواره جای خالی آن احساس می‌شود (سلیمانپور، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

جامعیت و گستردگی موجود در علوم انسانی برای محقق این حوزه علمی سردرگمی و بلا تکلیفی عذاب‌آوری به همراه دارد که هرگاه برنامه مشخص و روشنی برای خروج از چنین بن‌بست فکری و فضای نفس‌گیر نداشته باشد، همانند غریقی که در اقیانوس بی‌کران بیهوده دست و پا می‌زند تا راه نجاتی یابد و یا مانند گمشده‌ای در کویری بی‌انتها و بدون نقشه و قطب‌نما، خواهد بود. اهمیت موضوع زمانی آشکار می‌شود که بدانیم حجم عظیمی از اطلاعات، داده‌ها و اندوخته‌ها و آموزه‌های علمی (علوم انسانی) از گذشته‌های دور و در اعماق تاریخ گذشته تا به حال وجود دارد که چه بسا هر کدام به نوعی فهم ما از مسائل را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۲- نسبیّت و ناپایداری

نسبی در برابر مطلق و ناپایدار یا متغیر در مقابل ثابت و بدون تغییر، ویژگی‌هایی است که نمی‌توان آنها را از علوم انسانی انتزاع نمود و به عبارتی ماهیت قضایای علوم انسانی از نوع نسبی، متغیر، ذهنی و مرتبط با احساس افراد هستند. به عنوان نمونه در علوم سیاسی و روابط بین‌المللی مفاهیمی چون قدرت، امنیت و یا موانع و همچنین در اقتصاد مفهوم ثروت و سرمایه، چیزهایی نیستند که بتوان به طور مطلق قائل به تبیین و تعیین آنها شده، مفهوم قدرت که همواره دانش سیاسی با آن تعریف می‌شود در تحلیل نهایی خود معطوف به حیات موجودات است و حداقلی از توانایی می‌باشد که هر کس از آن برخوردار است (سلیمانپور، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

از سوی دیگر ناپایداری و تغییر در علوم انسانی به دلیل این که بسیاری از مفاهیم آن در ذهن ایجاد می‌شود و به نسبت احساس افراد فهم‌های متفاوتی پیدا می‌کند لذا فاقد ثبات و یکدستی در برداشت و تبیین افراد می‌باشد.

۳- فقدان عینیت علمی

این موضوع مشکلی است که به شکل جدال میان سنت‌گرایان و رفتارگرایان در مطالعات روش‌شناختی، جذابیت خاصی ایجاد کرده است. همان طوری که اطلاع داریم در نگرش سنتی، علوم انسانی تابعی از جهان‌بینی فلسفی و حتی گاه ناشی از برداشت‌های ارزشی و فرهنگ جوامع است. با این تعبیر، قوانین علوم انسانی فاقد ثبات و عمومیت هستند. بر همین اساس به مقتضای جهان‌بینی‌های فلسفی و ایدئولوژیک، نظریات مختلف و ارزش‌ها و بینش‌ها و جهت‌گیری‌های مکاتب و عناصر فرهنگی جهت‌دار بر قوانین و نظریات علمی اثر می‌گذارد. بنابراین علوم انسانی نمی‌تواند از نظر ذهنی بی‌طرف باشد و در نتیجه علوم انسانی به معنای دقیق کلمه علم محسوب نمی‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۶۹: ۳۲).

برخلاف نگرش سنتی در رویکرد رفتارگرایانه، مهم‌ترین رکن علم عینی‌گرایی روش‌شناختی است، پس باید به رفتار انسانی بسنده کرد و قانونمندی‌های رفتاری را تحت تأثیر محرک‌های مختلف بازشناخت. نکته مهم در این رهیافت این است که روش‌شناختی علوم طبیعی تجربی در فهم علوم انسانی نیز به کار گرفته می‌شود لذا می‌توان داده‌های اجتماعی و انسانی را به صورت عدد و رقم درآورد و تحلیل آماری نمود. هرچند این روش کم و بیش می‌تواند در بعضی موضوعات علوم انسانی راهگشا باشد ولی هیچ‌گاه قادر به تبیین درست و کامل آنها نخواهد بود، این خود عامل مهمی در شکل‌گیری رهیافت التقاطی از جمله فرار رفتارگرایی شده است که سعی دارد با ایجاد رویکردی تلفیقی از ویژگی‌های هر دو روش سنتی و رفتارگرایانه چشم‌انداز واقعی‌تری از فهم علوم انسانی ارائه دهد (الویری، ۱۳۹۱: ۱۴).

۴- مسأله زبان، مفاهیم و تعاریف

زبان که باید نظریه را در قالب آن بیان نمود به واقع عینی ساختن معانی ذهن آدمی است. در یک برداشت کلی زبان را می‌توان دستگامی از علایم تعریف کرد که منشأ آن در قابلیت ذاتی سازواره آدمی برای ابزار علایم صوتی است که زندگی روزمره و ارتباط با هموعان از طریق آن امکان‌پذیر می‌شود، لذا ذرک زبان برای درک واقعیت زندگی روزمره ضروری است (برگر، ۱۳۷۵: ۳۲).

زبان اعم از گفتاری (نمادهای شفاهی و علایم صوتی) و یا زبان نوشتاری و به عنوان ابزاری برای عینیت بخشیدن به معانی ذهن آدمی، یک فرآیند پیچیده و البته یک معضل در راه رسیدن به نظریه در علوم انسانی تلقی می‌شود، کما این که در علوم طبیعی نیز این مشکل همواره وجود دارد لیکن به اندازه علوم انسانی و اجتماعی آمیخته با ابهام و راز و رمز نمی‌باشد.

برنامه تحول در علوم انسانی

برای طراحی برنامه تحول در علوم انسانی مانند هر برنامه دیگری نیاز به مشاهده و بررسی رفتار مؤلفه‌های موجود در این حوزه یعنی تهیه الگوی تحول در علوم انسانی داریم؛ به عبارت دیگر این الگو طراحی می‌شود تا برای تحقق هدف مورد نظر راهی بنماید و مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها را در اختیار نهد. پس کشف عوامل مؤثر در تحقق یک هدف و شناخت رابطه بین آنها شرط ضروری برای تبیین یک الگوست (تقوی، ۱۳۸۷: ۷۴). برای کشف این عوامل باید یا رفتار پدیده موردنظر را بارها و بارها تحت نظر داشت تا بتوان الگوی رفتاری آن را استخراج کرد و سپس راه‌های ایجاد تغییر در آن را برنامه‌ریزی کرد و یا این که در قالب یک فرضیه مبتنی بر مطالعات و تجارب اندوخته شده، الگوی رفتاری آن پدیده را تعیین نمود. در حوزه خط‌مشی تحول در علوم انسانی، مؤلفه‌های اثرگذار نقش ایفا می‌کنند که کشف و دسته‌بندی آنها کمک شایانی به تهیه الگوی موردنظر می‌کند.

ضرورت تدوین روش تحقیق کارآمد در بومی‌سازی علوم انسانی

بومی‌سازی علوم انسانی موجود بدون تدوین و بسط نوعی پارادایم روش‌شناختی بدیع و یکپارچه میسر نخواهد شد. چنین می‌توان گفت که فرآیند تولید علم و بومی‌سازی علوم انسانی در یک جامعه خاص محتاج نوعی «روش تحقیق» سامان‌یافته و تماماً متناسب با غایت‌های در نظر گرفته شده برای چنین اقدامی است.

نباید از نظر دور داشت که روش تحقیق پیشرفته در حوزه تولید علوم انسانی به هیچ روی به معنای نگرش جستارگرانه به منابع خاص و گرد آوردن خرمی از خوشه‌های مختلف نظریه‌های رایج در یک حوزه نیست. زمانی می‌توان مدعی شد که یک اندیشه‌گر تولید علوم انسانی به کارافزار روش تحقیق پیشرفته مجهز است که او از چنان اقتدار علمی و تسلط بر مبانی و مفاهیم معرفتی و نظریه‌های یک حوزه خاص علمی برخوردار شده است که با بهره‌گیری از لایه‌ای از این فلسفه‌ها و تفسیرهای بنیادین و مقایسه‌ها با بایدها، با پرسش‌ها یا فرضیه‌ها و چالش‌هایی مواجه می‌شود که با بازگشت روشمند به منابع دست اول و در سایه زیست عینی با واقعیات مرتبط با آن حوزه و موضوع، درصدد رسیدن به مجموعه‌ای از حقایق و معارف برمی‌آید (میرزایی، ۱۳۹۱: ۱۰۱).

از این منظر؛ روش تحقیق برای تولید علوم انسانی به معنای متابعت از قواعد روشمند و ضابطه‌دار برای هدایت اندیشه‌ورزی‌ها و مذاقه‌ها در راستای استخراج و تدوین خلاقانه رهیافت‌های جدید است. بنابراین روش تحقیقی که به کار بومی‌سازی علوم انسانی می‌آید، مجموعه قواعد خلاقانه‌ای است که در نظر دارد از یک سری معارف و دانسته‌های خاص مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و نظریه‌های خاص تولید کند (سلیمی کوچی، ۱۳۹۱: ۷۲).

باید اشاره داشت که همچون موضوعات، نتایج و رهیافت‌های علوم انسانی که به هیچ عنوان از علمیت محض و اطلاق موضوع و غایت برخوردار نیستند، کلیت و روش تحقیق رایج در علوم انسانی نیز قابل اخذ و کاربست در جوامع دیگر نیست. برای مثال، نمی‌توان در یک جامعه معتقد به اخلاق و معنویت دینی، دانش‌هایی مانند روان‌شناسی و حقوق را بر مبنای روش‌های تحقیق برآمده از علوم انسانی جامعه‌ای که موضوع اخلاق و معنویت را اصولاً امری بیرون علمی و یا فراعلمی می‌داند، سامان داد. ضمن اینکه یکی از عینی‌ترین عارضه‌هایی که از تباین و مغایرت ارزش‌های رایج کلامی و اعتقادی در یک جامعه و ارزش‌های منطبق علمی و روش تولید علم در آن جامعه برمی‌خیزد، گسست در وفات و همبستگی نخبگان و به تبع، گسست در همبستگی ملی آن جامعه و در نهایت تبدیل شدن جامعه به عرصه تناقضات و تباینات تهدیدآمیز و وحدت‌برانداز است.

رسالت علوم انسانی اسلامی

فلسفه‌ی اخلاق مسلمانان، چرایی عمل اخلاقی مسلمانان با یک کشور خاص مسلمان در طول تاریخ یا در یک دوره‌ی تاریخی خاص مثلاً عصر حاضر را نشان می‌دهد. بدیهی است که بین چرایی برآمده از زندگی مسلمانان و چرایی برآمده از مبانی و معارف اسلامی، تفاوت‌های فراوانی وجود دارد؛ اما در هر صورت برای دستیابی به علوم انسانی اسلامی، دستیابی به فلسفه‌ی اخلاق اسلامی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

در حقیقت از فلسفه‌ی اخلاق و نیز نظام اخلاق اسلامی، فرضیاتی ساخته می‌شود. البته ممکن است در این صورت، تصور شود دانشی اسلامی - در عرض دانش‌های متعارف - به وجود می‌آید؛ اما از آن جهت که اسلام مطابق فطرت و ذاتیات انسان است، فلسفه‌ی اخلاق اسلامی با فلسفه‌ی اخلاق انسانی برابر است؛ البته اگر انسان‌ها از عقلانیت کامل در این عرصه برخوردار باشند. بنابراین بر اساس مبانی و معارف اسلامی، اگر انسان‌ها فقط عقل را معیار قرار دهند، به حقیقت انسانی دست خواهند یافت. بنابراین علی‌الاصول غیرمسلمانان (از آن جهت که انسانند) نسبت به مسلمانان (از آن جهت که انسان‌هایی‌اند که به عقلانیت بالاتری دسترسی یافته‌اند)، از سطوح متفاوتی از عقلانیت اسلامی و انسانی برای نایل آمدن به فلسفه‌ی اخلاقی اسلامی و انسانی برخوردارند (حق شناس، ۱۳۹۱: ۳۷-۳۶).

نقش منازعه میان جهان‌بینی اسلامی و تفکر غربی در علوم انسانی

به طور کلی فلسفه بر علم تأثیرگذار است و این تأثیر در قالب شکل‌گیری چارچوب‌های پارادایمی، انجام می‌شود. به این معنا که تعاریفی که از واقعیت و هستی در دیدگاه‌های فلسفی مختلف انجام می‌گیرد به شکل‌گیری پارادایم‌های علمی متفاوت ختم می‌شود. فلسفه در توسعه حوزه فلسفی، نه تنها بر تجارب غنی خود یعنی حوزه فلسفه، بلکه بر دستاوردهای علوم طبیعی و اجتماعی نیز تکیه کرده است. فلسفه نقش‌های مهم ذیل را دارد؛ اولاً در عمومیت و تفسیر دستاوردهای علمی متأخر انسانی، دوم در همبستگی دانش و ایجاد تصویری علمی و عام از جهان، سوم در کمال و توسعه روش‌شناسی و منطق دانش علمی، چهارم در تحلیل مسائل اجتماعی/ اخلاقی علم در رابطه با انسان، اجتماع و طبیعت. به طور خلاصه، فلسفه، یک ویژگی شناختی، روش‌شناختی و مفهومی منحصر به فرد دارد (ایمان و کلاته ساداتی، ۱۳۹۱: ۳۷). بنابراین، در تمامی فرآیندهای علمی، چه در فلسفه علم و چه در مباحث روش‌شناختی و منطق روش، فلسفه و حوزه جهان‌بینی، نقش فعال و منحصر به فردی دارد. مهم‌ترین تأثیر فلسفه بر حوزه علم، شکل‌گیری چارچوب‌های پارادایمی است که در معرفت‌شناسی علم تأثیر بسزایی دارد.

بر این اساس، می‌توان گفت که عموماً، تمامی دیدگاه‌های نظری و منابع تولید معرفت و یا تولیدات معرفتی حاصل از آنها در تاریخ علم، به دو دسته تقسیم می‌شود و بیش از این نیست؛ یا معرفت دینی است و منبع الهی دارد و یا منبع غیردینی است که اصطلاحاً سکولار گفته می‌شود. هر کدام از این چشم‌اندازهای پارادایمی یا نظریه‌های مستخرج از آنها مبانی هستی‌شناختی و ارزشی خاص خود را نیز به همراه دارند. در علم الهی، مفاهیم ارزشی مبتنی بر توحید و حضور فعال خداوند در هستی ابلاغ می‌شود و در علوم سکولار یا الحادی بر عدم حضور و یا حضور غیرفعال خداوند در هستی و آفرینش تأکید دارند. مطالعه قرآن تکوین و تدوین، بر اساس دو مبنای فلسفی و دو نوع جهان‌بینی می‌توان شکل بگیرد. فلسفه‌های الحادی و سکولار همان‌گونه که راه را برای شناخت فیض الهی و فعل خداوند در عالم طبیعت و غیر آن می‌بندند، راه را بر استفاضه از آیات کتاب تدوین نیز مسدود می‌کنند. علوم قرآنی هنگامی که با فلسفه‌های غیرالهی شکل می‌گیرند، کتاب خداوند و وحی الهی را نظیر لاشه طبیعت، در معرض تحلیل‌های ملحدانه خود قرار می‌دهند و در این حال قرآن نیز با صرف‌نظر از هویت الهی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۳).

لذا، ما با دو چارچوب فلسفی روبرو هستیم: الهی و سکولار یا الحادی؛ و به لحاظ نظری، نمی‌توان معرفتی را تصور کرد که بین این دو حوزه معرفتی قرار داشته باشد. در دانش سکولار، اداره‌کننده و تولیدکننده علم و دانش، انسان است و منابع فعال کسب معرفت، در منابعی نهفته است که انسان بدان مجهز شده است. در این چشم‌انداز، مهم‌ترین منبع معرفتی یعنی وحی، از حوزه فعالیت فکری و اجتماعی انسان کنار زده می‌شود و نتیجتاً دانشی که تولید بشری است و خصیصه‌ای این جهانی دارد شکل می‌گیرد.

از آنجا که چارچوب هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، جزء مبانی شکل‌دهنده هر نظام پارادایمی است و از طرف دیگر با توجه به تأثیری که نظام‌های پارادایمی بر حوزه علم و معرفت علمی دارد، می‌توان گفت که نوعی منازعه دائمی میان اندیشه غرب و جهان‌بینی اسلامی وجود دارد. این منازعه در سطوح بنیادین فکری انجام می‌گیرد. بدون توجه به این مباحثات و منازعات

مبنایی، شکل‌گیری و توسعه معرفت علمی در جهان اسلام سخت و حتی غیرممکن است. بر این اساس در حوزه معرفت علمی در علوم انسانی در جهان اسلام و ایران، بایستی به این منازعات بنیادین توجه شود.

عوامل اصلی کاهش نقش علوم انسانی در توسعه سیاسی ایران

۱- خلط اسلامی‌سازی و بومی‌سازی

گاهی بومی‌سازی یا ایرانی‌سازی علوم انسانی مساوی اسلامی‌سازی تلقی می‌شود؛ در حالی که ایرانی‌سازی غیر از اسلامی‌سازی است. البته اگر ایران اسلامی مدنظر باشد، یعنی تحقیق در علوم انسانی به سمتی باشد که اهداف ایران اسلامی را برآورده سازد، نتیجه‌ی حاصل از آن قابل قبول است که در این صورت متفاوت از ایرانی‌سازی صرف است. بومی‌سازی علوم انسانی در کشور ما به معنای توجه به فرهنگی ایرانی و ملی در تحقیقات علوم انسانی است؛ در حالی که اسلامی‌سازی به معنای توجه به فرهنگی اسلامی است. به نظر می‌رسد فرهنگ ایرانی و ملی تا رسیدن به فرهنگ اسلامی مطلوب که مستلزم حاکمیت ارزش‌های اخلاقی، انسانی و الهی در رفتار افراد جامعه و نهادهای اجتماعی است، فاصله‌ی زیادی دارد و این امر روند توسعه سیاسی را با دشواری مواجه می‌سازد (ساجدی، ۱۳۹۰: ۶۴).

صاحب‌نظران ایرانی از بومی‌سازی تلقی واحدی ندارند و بر مبنای تلقی آنان، موافقت یا مخالفت و نیز، تعریف پروژه شکل می‌گیرد؛ بنابراین، باید در دفع شبهه‌های مقدری که هنگام سخن از بومی‌سازی پیش می‌آید، کوشید. این برداشت‌های نابجا لوٹ شدن، مخالفت کردن و انحراف در عمل را در پی دارد. در باب بومی‌سازی علوم انسانی و تاثیر آن بر توسعه سیاسی، به دلایل گوناگون، اجماعی میان صاحب‌نظران وجود ندارد. یکی از این دلایل این است که این ادبیات باید در ایران تولید شود و مانند دیگر کالاهای غربی وارداتی نیست. اصولاً در غرب، چنین معنایی وجود ندارد و بنا به ضرورت، اقتضات فرهنگی، باید در ایران تولید شود؛ از این‌رو، در باب آن تعریف جامع و مانعی وجود ندارد و رسیدن به توافق بین‌الادله‌ای در تعریف آن بسیار حیاتی است (برزگر، ۱۳۸۹: ۳۵).

۲- ناکارآمدی علوم انسانی صادراتی غرب

در خصوص علوم انسانی صادراتی غرب، باید در نظر گرفت که در بسیاری از موارد این علوم بارها و بارها، ناکارآمدی خود را برای جوامع شرقی نشان داده‌اند و در بسیاری موارد، در قبال رخدادهای دچار غافلگیری شده‌اند و پیش‌بینی آنان نادرست بوده است: مانند وقوع انقلاب اسلامی ایران، در سال ۱۳۵۷ شمسی (برابر با سال ۱۹۷۱ میلادی) که تقریباً صاحب‌نظران علوم اجتماعی و انسانی غرب و حتی استراتژیست‌های حرفه‌ای آنان را در انفعال و شگفت‌زدگی قرار داد (میرزاپور ارمکی، ۱۳۹۰: ۷۱).

بنابراین، در مواجهه با بسته‌های این علوم، در ایران، باید این نکته را نیز در کانون توجه قرار داد که این علوم نتوانسته است حقایق را آنگونه که هست برای آنان نشان دهد. در برخی موارد نیز اقدام‌های تجویز شده صاحب‌نظران آنان، نتایج معکوسی داده است. از سوی دیگر در علوم انسانی، مولد غرب رهیافت‌ها و الگوهای متفاوتی یافت می‌شود. این واقعیت نشان می‌دهد که برای مواجهه با هستی مستمر در پدیده‌های علوم انسانی، در غرب نیز اختلاف نظر وجود دارد و مطلق ساختن داده‌های علوم انسانی حتی در غرب نیز جایز تلقی نمی‌گردد. از این‌رو باید از مطلق ساختن داده‌های علوم انسانی غرب در ایران پرهیز کرد.

۳- فقدان روش‌شناسی مناسب علوم انسانی اسلامی

یکی از محورهایی که به تحقیق نیاز دارد، روشن کردن روش‌شناسی تحقیق در علوم انسانی غربی و رابطه‌ی آن با روش در علوم انسانی اسلامی است. بی‌توجهی به روش مناسب پژوهش، اسلامی‌سازی را با مشکل مواجه می‌سازد. اگر در تعریف علوم انسانی غربی، رویکرد پوزیتیویستی اگوست کنتی را بپذیریم که نوعی انسان‌شناسی تجربی است، با رویکرد اسلامی که عقلی، نقلی و شهودی است، در تعارض خواهد بود. این امر نمی‌تواند برای توسعه سیاسی کشور چندان مثمر واقع گردد. لازم است که رابطه‌ی روش و حیانی با سایر روش‌های (روش تجربه‌ی بیرونی و درونی و عقلی) روشن شود. پرسش دیگری که باید پاسخ داده شود این است که آیا تحقیق در همه‌ی علوم انسانی اسلامی بر اساس روش واحدی است یا نوع رشته و مسائل هر کدام اقتضایی خاص دارد؟ نگاه روش‌شناختی واحد به همه‌ی اینها، آسیبی است که تحقیق اسلامی را تهدید می‌کند (الویری، ۱۳۹۱: ۲۱).

عدم تفکیک روشی میان مسائل هر رشته، ما را از رسیدن به هدف دور می‌سازد. بدین ترتیب، تبیین نکردن حد و مرز روش‌های تجربی، عقلی، نقلی، شهودی و حیانی در مسیر اسلامی‌سازی انواع علوم انسانی یکی از آسیب‌های فراروی توسعه در کشور ماست. بدین منظور باید مرز میان علوم طبیعی و انسانی با نگاه اسلامی روشن شود. روش موجود در علوم طبیعی

تجربی است؛ اما در علوم انسانی، هرمنوتیک نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. بی‌توجهی به میزان متفاوت نقش هرمنوتیک که فهم فهم یا روش فهم است، در علوم طبیعی و انسانی، آسیبی است که رویکرد اسلامی به علوم انسانی را تهدید می‌کند. در مسیر اصلاح روش‌شناسی این علوم باید روشن شود که چگونه می‌توان علوم انسانی را از تنگ‌نظری‌های بینش پوزیتیویستی رها ساخت و بنیان‌های معرفتی، فلسفی و فرهنگی آن را کشف کرد.

۴- نقش کم رنگ پژوهش در علوم انسانی

پژوهش در علوم انسانی، به دلیل ویژگی‌های ماهوی این علوم نسبت به علوم تجربی، دارای مشکلات خاصی می‌باشد. ابژه محوری مورد مطالعه در علوم انسانی، انسان و نهادهای اجتماعی است که مطالعه آن علاوه بر نیاز به اجازه در برخی موارد، به سادگی کار با مواد و موجودات بی‌جان و یا غیرانسان نیست، به عبارت دیگر روش‌های صرفاً تجربی و کمی در این علوم راه‌گشا نیستند؛ این چالش بنیادین نه تنها اثرات آموزشی، پژوهشی و فرهنگی بر علوم انسانی داشته است، بلکه از لحاظ توسعه سیاسی نیز توانسته در برخی جوامع، علوم انسانی را در مقابل سایر علوم، کم‌اهمیت و حتی ناعلم معرفی کند. در همین ارتباط مطالعه نقش دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و پژوهشی کشور و عدم توجه به علوم انسانی نمایشگر این حقیقت است، که نه تنها علوم انسانی جایگاه خاص خود را در زندگی فردی و جمعی از دست داده است، بلکه نگرش رایج در جامعه علی‌الخصوص در مدیران و مسئولان نیز به این علوم، یک نگرش منفی و دست دوم است (عبدی، ۱۳۹۱: ۱۷۱). و تصور بر آن است که راه پیشرفت کشور از طریق توسعه رشته‌های دانشگاهی فنی و مهندسی می‌گذرد و معمولاً بر طبق همین نگاه نادرست است که دانش‌آموزان قوی و مستعد نیز معمولاً رشته‌های فنی و مهندسی را برای ادامه تحصیل برمی‌گزینند.

۵- محدودسازی روش تحقیق در علوم انسانی به روش تجربی

اگر روش تحقیق در علوم انسانی را به روش تجربی محدود سازیم- چنان که امروزه روش غالب در کشور ما همین است- در اسلامی‌سازی این علوم با مشکلات جدی مواجه می‌شویم. حاکمیت رویکرد پوزیتیویستی در غرب، در چند سده‌ی اخیر موجب شده است که تنها روش معتبر در این عرصه، روش تجربی تلقی شود؛ در حالی که علوم انسانی به دلیل پیوند ویژه با انسان، باید از سایر روش‌های معتبر معرفتی نیز بهره‌گیرد؛ در غیر این صورت، نگاه به انسان مورد تحقیق در علوم انسانی، نگاهی یک‌سویه و غیرجامع خواهد بود (ساجدی، ۱۳۹۰: ۶۵). امروزه غالب دانشگاهیان روش تحقیق خود را در علوم انسانی، به ویژه در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، به روش تجربی محدود کرده‌اند و حوزویان به بعد تجربی این علوم توجه اندکی نشان می‌دهند. این نگرش محدود در روش تحقیق که از یک‌سو در دانشگاه و از سوی دیگر در حوزه‌ی علمی مشاهده می‌شود، آسیبی است که مانع نیل به اسلامی‌سازی علوم انسانی می‌شود.

۶- چالش‌های نهادی

دسته دوم از چالش‌های علوم انسانی، چالش‌های نهادی است که به نهادهای خط‌مشی‌گذار عرصه‌ی آموزش عالی برمی‌گردد؛ بر اساس خط‌مشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ارتقای درجه علمی اساتید منوط به مقاله‌های علمی- پژوهشی است؛ شاهره اصلی تولید این مقاله‌ها برای درصد بالایی از استادان رشته‌های علوم انسانی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد و رساله‌های دوره دکتری است (دانایی‌فر). در واقع استادان علوم انسانی می‌توانند از طریق پایان‌نامه‌های دانشجویان خود و بدون هر گونه تلاش و پژوهش جدی، به امتیازات مقالات علمی- پژوهشی دست یابند. همچنین از آنجا که معیارهایی برای ورود یک استاد به کلاس درس دکتری وجود ندارد و سبک غالب دوره‌های دکتری، دادن دو یا چند مقاله به دانشجو برای ترجمه و ارائه در کلاس یا کلاس‌داری به سبک کنفرانسی است (دانایی‌فر، ۱۳۸۸: ۵). هیچ استادی ابایی از ورود به عالی‌ترین سطح دوره آموزشی رشته‌های علوم انسانی ندارد، از طرف دیگر در حوزه تأسیس و آموزش رشته‌های علوم انسانی نیز، دانشگاه‌های سراسر کشور حتی بدون داشتن کادر علمی متناسب برای راه‌اندازی دوره‌های کارشناسی ارشد، از طریق توسل به کادر علمی سایر دانشگاه‌ها رشته‌های کارشناسی ارشد راه‌اندازی می‌کنند.

۷- مشکلات آموزشی علوم انسانی

دسته‌ی سوم از این چالش‌ها به طور مشخص به آموزش این علوم توجه دارد: این دسته از چالش‌ها زاینده فاصله‌ی زمانی ما، با رشد علوم انسانی در جهان است؛ به عنوان مثال در حالی که دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم انسانی در دنیا، به بزرگترین کتابخانه‌های الکترونیکی دسترسی دارند و لحظه لحظه تولید دانش را پایش می‌کنند، استادان و دانشجویان علوم انسانی مطالبی را که در سال ۱۹۶۹ میلادی تحت عنوان نظریه داده بنیاد مطرح شده است و در ۵ سال اخیر در ایران مطرح شده، جدید می‌پندارند (دانایی‌فر، ۱۳۸۸: ۸). همچنین علی‌رغم وجود امکان ارتباطات نزدیک، سهل و سریع با مجامع علمی دیگر کشورها، متون اقتباس شده و ترجمه شده در کتاب‌های درسی، عمدتاً با یک تأخیر زمانی غیرقابل توجیه در کلاس‌های درس و مجامع دانشگاهی ما مطرح می‌گردند. با این وجود می‌توان ادعا نیز کرد که در حوزه آموزش علوم انسانی در کشور جهت‌گیری ناهماهنگی میان کتاب‌ها و شیوه‌های رایج در نظام آموزشی و برنامه‌ها و اهداف ملی وجود دارد. لوین از این ناکارآمدی با عنوان بحران هویت در نظام آموزشی یاد کرده است

۸- سطحی‌نگری به جای اجتهادگرایی

اسلامی‌سازی علوم انسانی، تلاش‌های اجتهادی و تحلیل عمیق منابع استنباط را می‌طلبد و صرف اضافه کردن برخی آیات و روایات به منابع غربی، آنها را اسلامی نمی‌سازد. بخشی از کارهایی که امروزه به نام اسلامی‌سازی انجام می‌گیرد، چیزی جز گام‌های سطحی در این مسیر تلقی نمی‌شود. برای مثال، آنچه در منابع اسلامی در کتب روایی، تفسیری و آثار ارزشمند عالمان گذشته با عنوان «اخلاق» آمده است، دربردارنده‌ی آموزه‌های تربیتی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و... است که به خوبی از هم تفکیک نشده‌اند. مرزها و ابواب «فقه‌الاخلاق»، «فقه‌التربیه»، «فقه‌النفس»، «فقه‌الاجتماع» و رابطه‌ی اخلاق با تربیت، روان‌شناسی، فقه، حقوق و... به اندازه‌ی کافی بررسی نشده است. روایات ناهمگون، متداخل یا متعارض درباره‌ی اخلاق به معنای عام، فراوان است و پژوهش‌های اجتهادی در این عرصه‌ها، اندک و غالباً ضعیف است. بخشی از کارهایی که انجام می‌شود، در حد افزودن برخی روایات به منابع غربی است و این برای اسلامی‌سازی کافی نیست. آنچه مورد نیاز است، عبور از سطحی‌نگری به اجتهادگرایی است (حسینی اقدم، ۱۳۹۲: ۱۲۵).

از طرفی چون مواجهه با مسائل جدید علوم انسانی و عرضه‌ی آنها بر کتاب و سنت، راهی طی نشده و بدون پیشینه‌ی کافی است، اجتهادی قوی‌تر از تحقیق در مسائل تکراری و دارای پیشینه، می‌طلبد. ورود روش‌های جدلی، ذوقی و شاعرانه در تبیین علوم انسانی اسلامی نیز آسیب دیگری است که اجتهادگرایی در این مسیر را تهدید می‌کند. همچنین قداست‌گرایی در تحلیل متون علمی، مانع تحقیق اجتهادی تلقی می‌شود. اسلامی‌سازی علوم انسانی باید با احتیاط انجام پذیرد و تطبیق سریع آیات و روایات بر آموزه‌های علوم انسانی و رد و اثبات آنها به دقتی ویژه نیاز دارد.

۹- بی‌توجهی به میزان پیوند میان علوم انسانی اسلامی و تمدن اسلامی

علوم انسانی نقشی شگرف و بنیادین در توسعه‌ی سیاسی تمدن جوامع غربی ایفا کرده و حتی مرجع فکری تمدن غرب است و در مقایسه با علوم تجربی، فنی مهندسی و پزشکی، جایگاهی برتر دارد؛ زیرا علوم انسانی منبع تدوین طرح‌های کلان و حیاتی جامعه است؛ در حالی که علوم تجربی، فنی مهندسی و پزشکی برای طرح‌های خرد به کار می‌آیند و جایگاه طرح‌های کلان برتر از طرح‌های خرد است. در واقع، مدیریت و جهت‌دهی طرح‌های خرد به وسیله‌ی طرح‌های کلان انجام می‌گیرد. در غرب، علوم انسانی، بر علوم تجربی حاکم است؛ اما در کشور ما وضع به گونه‌ای دیگر است.

یکی از آسیب‌های اسلامی‌سازی علوم انسانی در فرآیند توسعه سیاسی در کشور ما غفلت از میزان پیوند آن با تمدن اسلامی است. نگارش علوم انسانی اسلامی در جامعه ما به گونه‌ای نبوده است که ابعاد تمدن اسلامی را آشکار کند، راه ما را به سوی این هدف هموار سازد و علوم انسانی را بر علوم تجربی حاکم نماید.

تا پیش از انقلاب اسلامی، در تدوین و اجرای طرح‌های خرد و کلان مقلد و وابسته به غرب بوده‌ایم. بعد از انقلاب، تلاش‌های اولیه برای استقلال در بخش طرح‌های خرد (علوم تجربی) آغاز شد؛ غافل از آن که استقلال واقعی و حرکت در جهت تمدن اسلامی بدون استقلال در طرح‌های کلان (علوم انسانی اسلامی) ناممکن است. در حالی که دانشگاه‌های ما همچنان جایگاه تدریس علوم انسانی غربی بوده و هست، بدون آن که گام‌های لازم برای اسلامی‌سازی آن برداشته شود (الویری، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۳).

پیوند میان علوم انسانی اسلامی و تمدن اسلامی دو نکته را در بحث توسعه سیاسی برای ما آشکار می‌سازد: نکته‌ی اول ضرورت اسلامی‌سازی این علوم است؛ چرا که تمدن اسلامی جز در سایه‌ی به کارگیری علوم انسانی اسلامی حاصل نمی‌شود و اگر هم تغییری حاصل شود، زودگذر و ناپایدار خواهد بود. دوم آن که تحقق اسلامی‌سازی علوم انسانی نشانی ویژه دارد و آن

اینکه باید بتواند جامعه را به سمت تمدن اسلامی سوق دهد، نه اینکه به تثبیت بیشتر تمدن غربی در کشور ما بیانجامد. همین که ما نتوانسته‌ایم تمدن اسلامی را به گونه‌ای نسبتاً مطلوب محقق کنیم، نشان می‌دهد که اسلامی‌سازی علوم انسانی ما دچار ضعف و آسیب است.

دیدگاه‌های موجود در برخورد با نقش علوم انسانی موجود در توسعه سیاسی

به طور کلی سه دیدگاه در برخورد با نقش علوم انسانی در توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران وجود دارد:

۱- دیدگاه اول، دیدگاه انقلابی است که همه را کفر و باطل می‌داند و می‌گوید باید همه‌ی اینها دور ریخته شود و از صفر شروع کرد؛

۲- دیدگاه دوم، اصلاحی و ترمیمی است. این دیدگاه ضمن اینکه حفظ مبانی را لازم می‌داند بر این مطلب تأکید دارد که باید از داده‌ی وحیانی در این مسیر استفاده کرد. این دیدگاه در نظام ما رایج است اما خطر بسیار بزرگی که در این راستا حوزه اندیشه را با تهدید جدی مواجه می‌سازد، خطر التقاط است به گونه‌ای که نه آن اصالت‌ها حفظ شود و نه آن الزام‌های علوم انسانی رعایت گردد؛

۳- دیدگاه سوم که برگرفته از نظرات مقام معظم رهبری هم است، این است که علوم انسانی باید نقد و اشکال‌های آن گرفته شود؛ به عنوان مثال فلسفه باید نقد مبانی آن را انجام دهد و طرح کلانی برای باورها، ارزش‌ها، آداب و سنن و مسائل مربوط به انسان داشته باشد؛ البته با یک نگاه سیستمی که در این نگاه، همه‌ی مراحل ۱. مبانی؛ ۲- منابع؛ ۳- قواعد عمومی؛ ۴- نظریه‌ی علمی؛ ۵- نظام‌سازی بر مبنای آن (اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، سیاسی، اخلاقی و...) با تأکید بر داده‌های وحی امکان‌پذیر است (میرزاپور ارمکی، ۱۳۹۱: ۷۱).

نتیجه‌گیری

در مسیر تولید علوم انسانی و همچنین مواجهه با علوم انسانی موجود آنچه به عنوان گام اصلی و اولیه مطرح است تبیین فلسفه علوم انسانی اسلامی است. این موضوع به صورت یک اولویت اساسی تلقی می‌گردد. در این راستا لازم است ضمن تبیین مبانی فلسفی علوم انسانی علت غایی و علت فاعلی علوم انسانی و حتی علم در معنای عام آن مورد بررسی قرار گیرد و طی فرآیندهای اجتهادی تبیین گردد. در ادامه و به دنبال این اقدام با بهره‌مندی از شاخص‌های ارزیابی مفاهیم و نظریه‌های علوم انسانی از یک سو و همچنین مبانی فلسفه علوم انسانی باید به پالایش علوم انسانی موجود که آمیخته‌ای است از مفاهیم غیرمنطبق با نگرش دینی اسلامی و مفاهیم و نظریات همسو با اندیشه‌های اسلامی پرداخت.

در این راستا و به طور همزمان منابع تاریخی و اندیشه‌ای که از دانشمندان پیشین به یادگار مانده است و سرشار از معارف ناب و توحیدی در حوزه‌های مختلف علوم است طی فرآیندی در قالب ادبیات علمی تبیین و به روزسانی گردد.

در فرآیند بررسی و پالایش بسته معرفتی علوم انسانی موجود نکات اساسی زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

الف) تبیین و تعریف ماهیم پایه نظریه‌ها با تأکید بر منابع دینی؛

ب) بررسی میزان تأثیرپذیری نظریه از تعریف مفاهیم؛

ج) تعیین مفاهیم پایه و اصلی نظریه؛

د) بررسی میزان تأثیرپذیری نظریه از مبانی فرهنگی و نگرشی حاکم؛

تبادل داده‌های حاصل به متون آموزشی و همچنین تأسیس رشته‌های تحصیلی جدید از گام‌های اصلی بعدی تلقی می‌گردد. سیاست‌گذاری در نظام آموزش عالی در راستای تقویت رشته‌ها و بسط مفاهیم جدید گام مهم بعدی است که باید مورد توجه قرار گیرد. مرحله بنیادی پس از تحقیقات، سیاست‌گذاری است؛ یعنی پس از غنای حوزه تحقیقاتی به مقوله سیاست‌گذاری تبدیل می‌شود تا حوزه‌های تحقیقاتی به عهده مراکز معرفتی و سازمان‌های دانشی، یعنی حوزه و دانشگاه است؛ ولی از بعد سیاست‌گذاری به دستگاه دولتی بازمی‌گردد که رهبران ما نقش سیاست‌گذاری به عهده دارند و قوای سه‌گانه مجریه، قضائیه و مقننه نقش برنامه‌ریزی به عهده دارند؛ یعنی تبدیل سیاست‌گذاری به شاخص‌های بودجه‌بندی و استراتژی ملی اجرایی توسط وزارتخانه‌های مربوطه تعیین می‌شود و تاکتیک‌های اجرایی به عهده اداره‌های استانی و تکنیک‌های اجرایی توسط اداره‌های شهرستانی اجرا می‌شود. گام اساسی بعدی در این راستا ایجاد نگرش انتقادی به نظریه‌ها و مفاهیم موجود در علوم انسانی است.

منابع و مراجع

کتاب:

- الویری، سیدمحسن. (۱۳۹۱). درآمدی بر الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت و توسعه. تهران: نشر اندیشه.
- برگر، پترل. (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت. تهران: نشر اندیشه های عصر نو.
- حسینی اقدم، مهدی. (۱۳۹۲). نقش دین در توسعه سیاسی. تهران: نشر فرهنگ.
- سیف زاده، سیدحسین. (۱۳۶۹). نظریه پردازی در روابط بین الملل، مبانی و قالبهای فکری. تهران: نشر سمت.

مقالات:

- ایمان، محمدتقی و احمد کلاته ساداتی. ۱۳۹۱. فصلنامه راهبرد فرهنگ. شماره ۱۹.
- برزگر، ابراهیم. ۱۳۹۰. رهیافت بومی سازی علوم انسانی. فصلنامه روش شناسی علوم انسانی. شماره ۶۳.
- تقوی، مصطفی. ۱۳۸۷. درآمدی مبنایی و راهبردی بر الگوی اسلامی ایرانی توسعه علم و فناوری. فصلنامه روش شناسی علوم انسانی. سال چهاردهم. شماره ۵۶.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۸. علم اسلامی. فصلنامه راهبرد فرهنگ. سال ادو، شماره ۶.
- حق شناس، مرتضی. ۱۳۹۱. بایسته ها و مبانی علوم انسانی از نگاه دینی. فصلنامه پژوهش های اعتقادی کلامی. سال دوم، شماره ۷.
- دانایی فر، حسن. ۱۳۸۸. تحلیلی بر موانع تولید دانش در حوزه علوم انسانی؛ رهنمودهایی برای ارتقای کیفیت ظرفیت خط مشی ملی علم ایران. فصلنامه خط مشی علم و فناوری. سال دوم، شماره ۱.
- ساجدی، ابوالفضل. ۱۳۹۰. اسلامی سازی علوم انسانی؛ آسیب شناسی. فصلنامه معرفت. شماره ۱۶۷.
- سلیمانپور، علی. ۱۳۸۸. علوم انسانی، مشکلات و موانع نظریه پردازی. فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین الملل. شماره ۷.
- سلیمی کوچی، ابراهیم. ۱۳۹۱. امکان چاره جویی و تمهید اندیشی برای رفع موانع بومی سازی علوم انسانی. فصلنامه مهندسی فرهنگی. شماره ۶۷ و ۶۸.
- عبدی، اسماعیل. ۱۳۹۱. طراحی و تبیین الگوی تدوین خط مشی ملی تحول در علوم انسانی. فصلنامه مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی. سال اول، شماره ۱.
- مظفری نیا، مهدی. ۱۳۹۲. خودآگاهی به وضع تاریخی نظریات توسعه؛ تاملی در نسبت علوم انسانی و توسعه. فصلنامه سوره اندیشه. شماره ۷۲ و ۷۳.
- میزاپور ارمکی، ابوالفضل. ۱۳۹۰. اهمیت و ضرورت تحول در علوم انسانی و تولید علم دینی و راهکارهای تحقق آن. فصلنامه رهیافت. شماره ۴۹.
- میرزایی، یحیی. ۱۳۹۱. درآمدی بر اسلامی سازی روش تحقیق در حوزه علوم انسانی. خردنامه. شماره ۹۴.